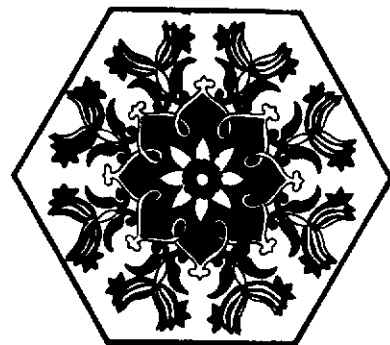


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعدد اقوام و وحدت ملت

نصرالله پورجوادی



ملیت یا ناسیونالیسم یکی از نیرومندترین آرمانهای سیاسی و اجتماعی تمدن جدید است. تقسیم جوامع و مرزهای جغرافیایی و هویت اجتماعی و سیاسی و حتی فرهنگی همه افراد بشر امروزه براساس این آرمان سیاسی-اجتماعی شکل گرفته است، و هیچ جامعه‌ای نیست که افراد آن بتوانند با نادیده گرفتن آن به حیات اجتماعی خود، بخصوص در عرصه بین‌المللی، ادامه دهند. ما ایرانیان نیز چه بخواهیم و چه نخواهیم آن را پذیرفته‌ایم و باید بپذیریم.

هرچند ملیت به این مفهوم امر جدیدی است، اما احساس ملی، یعنی احساس نوعی وحدت در میان اقوام و جماعات گوناگونی که در يك سرزمین زندگی می‌کنند و گذشته مشترکی دارند، بخصوص برای ما ایرانیان چیز تازه‌ای نیست. ایرانیان از قدیم از این احساس برخوردار بوده‌اند و، بویژه در قرنهای نخستین تاریخ اسلامی، خود را به‌عنوان يك ملت از اعراب متمایز دانستند، و اگرچه از پیام آسمانی حضرت محمد(ص) با آغوش باز استقبال کردند، در امپراتوری خلافت عربی تحلیل نرفتند. اما ناسیونالیسم جدید که از قرن هجدهم میلادی، بخصوص پس از انقلاب کبیر فرانسه، در اروپا و سپس در نقاط دیگر کره خاکی شایع شد، آرمانی بود که اگرچه با حس قومیت و ملیت جوامع و تمدنهای قدیم از جهاتی شباهت داشت، از جهات دیگر با آن فرق داشت. همین احساس ناسیونالیسم بود که در این قرن منشأ جنبشهای ضداستعماری شد و اقوامی که پیش از آن ملت مستقلی محسوب نمی‌شدند با استفاده از این مفهوم، که از غرب اخذ کرده بودند، و با تکیه بر مشترکات جغرافیایی و تاریخی و زبانی خود موفق شدند به عنوان ملتهای مستقل با به صحنه سیاسی جهان بگذارند.

در جریان پیدایش و بسط مفهوم جدید ملیت، بخصوص در کشورهای تازه استقلال یافته، گاهی از ترکیب جوامعی که هیچ میراث تاریخی مشترکی نداشتند کشور جدیدی به وجود آمده است و وظیفه دشواری که بر عهده رهبران و مردم این گونه کشورهاست این است که با استفاده از مشترکات میان اقوام خود تعریف تازه‌ای از خود، به عنوان يك ملت، عرضه کنند. اما برای کشورهایی چون ایران، که همواره هویت تاریخی مجزا و مستقل و تاریخ دیرینه داشته‌اند، کار به این دشواری نیست و تنها کاری که این ملتها باید انجام دهند این است که به نوعی احساس گنگ و در عین حال اصیل و دیرینه استقلال و هویت قومی یا ملی را به مفهوم امروزی ناسیونالیسم یا ملیت متصل کنند. ملت ایران نیز که وارث تمدنی کهن، و در واقع یکی از پنج شش تمدن بزرگ جهانی بوده است، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توانست هویت جدید خود را براساس عناصر تاریخی در صحنه بین‌المللی تعریف کند. با همین هویت است که ما امروزه می‌توانیم در مرزهای جغرافیایی و سیاسی خود، در میان همسایگان دوست و دشمن، به حیات خود ادامه دهیم.

مفهوم جدید ناسیونالیسم از دو بخش اصلی تشکیل شده است، و به عبارت دیگر ناسیونالیسم مرکب از دو جزء است: یکی جغرافیایی و سیاسی است و دیگر فرهنگی و زبانی. گاهی از این دو جنبه به‌عنوان دو نوع ناسیونالیسم یاد می‌شود: یکی ناسیونالیسم جغرافیایی و سیاسی

(territorial-political nationalism) و دیگر ناسیونالیسم فرهنگی (یا قومی) و زبانی (ethnic-linguistic nationalism). معمولاً هر ملیتی سعی دارد که اقوام ملت و کشور خود را براساس این دو جنبه متحد سازد. ولی حیثیت این دو جنبه در میان همه ملت‌ها یکسان نیست. ملیت قوی و استوار ملیتی است که جنبه جغرافیایی و سیاسی خود را با تکیه بر جنبه فرهنگی و تاریخی و زبانی شکل بخشیده باشد. ناسیونالیسم ایرانی، همان طور که گفتیم، مبتنی بر سوابق تاریخی ملیت ایرانی است، و این ناسیونالیسم تاریخی بیشتر ریشه در تاریخ و فرهنگ مشترک دارد. با توجه به اینکه ایرانیان به سبب برخورداری از تاریخ مشترک طولانی از قدیم خود را به عنوان ملت پرافتخاری شناخته بودند، به راحتی توانستند این مفهوم را با صورت جدید ناسیونالیسم تطبیق دهند و حدود ملیت سیاسی و جغرافیایی جدید خود را بر اساس آن استوار سازند. ولی بسیاری از کشورها هنوز نتوانسته‌اند حدود سیاسی و جغرافیایی خود را تعریف و توجیه نمایند، چه این حدود از ریشه‌های تاریخی و سوابق ناسیونالیسم قومی و فرهنگی و حتی زبانی خالی است. نمونه این قبیل کشورها اتحاد جماهیر شوروی سابق است که از هم فروپاشیدن آن بزرگترین حادثه تاریخی بعد از جنگ دوم جهانی است.

اتحاد جماهیر شوروی شوروی بود که در دوران حکومت تزاری از راه کشورگشایی و به صورت امپراتوری به وجود آمد و در دوران حکومت شوروی هویت سیاسی و جغرافیایی آن براساس یک آرمان فلسفی توجیه می‌شد. این کشور نمی‌توانست جنبه سیاسی و جغرافیایی خود را براساس جنبه تاریخی و فرهنگی (یا قومی) و زبانی استوار سازد. جمهوریهای شوروی اقوام مختلفی بودند با سوابق خاص فرهنگی و دینی و زبانی، که بر اثر کشورگشاییهای تزارها در کنار هم قرار گرفته بودند. هیچ عنصر مشترکی در میان این اقوام نبود که بتواند از مجموع آنها یک ملیت واحد فرهنگی- قومی پدید آورد. سازندگان و ایدئولوگهای اتحاد جماهیر شوروی برای اینکه بتوانند این خلاء را پر کنند از یک فلسفه ساختگی استفاده کرده بودند، و آن ماتریالیسم- دیالکتیک بود، و همینکه این فلسفه عملاً با شکست مواجه شد، کشور اتحاد جماهیر شوروی نیز نتوانست هویت سیاسی و جغرافیایی خود را حفظ کند و بالنتیجه از هم پاشید. در داخل شوروی البته خصوصیات قومی وجود داشت، ولی این خصوصیات نمی‌توانستند با هم جمع شوند و وحدتی را به وجود آورند. حزب و دولت شوروی برای آنکه ملت‌ها و اقوام تحت سلطه را تضعیف کند خود از مسئله ملیت سود می‌برد. بدین ترتیب که اولاً مرزهای ساختگی جمهوریهای خود را به ترتیبی تعیین کرده بود که حتی الامکان در داخل هر جمهوری ملت‌ها و اقوام متخاصمی وجود داشته باشند؛ و ثانیاً به بهانه احترام به حقوق ملی اقلیتهای قومی همواره حس جدایی طلبی و میل جداسری را زنده نگه می‌داشت. به همین جهت بود که حاکمان این کشور، در طول هفتاد سال، نتوانستند (و در حقیقت نخواستند) مشکل ملیتها را حل کنند، و هر چند به پاره‌ای از عناصر سطحی و جنبه‌های بیرونی فرهنگهای قومی و ملی میدان می‌دادند، کوشش

داشتند که وحدتی صوری براساس ایدئولوژی مارکسیسم در میان این اقوام به وجود آورند. ولی تجربه شوروی با شکست مواجه شد، و هم اکنون همان اقوام در صددند تا با بازیابی و احیای جنبه‌های تاریخی و فرهنگی اصیل خود، ملیتها (ناسیونالهای) جدیدی را، با جنبه‌های سیاسی- جغرافیایی تأسیس کنند.

تجربه شکست خورده اتحاد جماهیر شوروی تجربه‌ای است که امروزه اذهان جهانیان را به خود جلب کرده، و مسأله ناسیونالیسم را در دو جنبه گوناگون، یکی سیاسی- جغرافیایی و دیگر فرهنگی- زبانی، بار دیگر مطرح نموده است، کشور ما نیز که همسایه اتحاد جماهیر شوروی سابق است مسلماً نمی‌تواند به این حادثه بزرگ بی‌توجه باشد و از آن پند نگیرد. ایران مانند اتحاد جماهیر شوروی متشکل از اقوام متعدد است، از جمله کرد و بلوچ و آذری و ترکمن و فارس و... ولی وضع این اقوام گوناگون در داخل ایران با وضع اقوام در داخل اتحاد جماهیر شوروی بکلی متفاوت است. اقوام شوروی ذاتاً با هم بیگانه بودند و لذا شوروی نمی‌توانست وحدت ملی خود را با جمع این قومیتها به وجود آورد. اقوام شوروی، و عناصر قومی آن، در واقع مزاحم ایجاد وحدت ملی بودند؛ ولی اقوامی که در ایران به سر می‌برند، با همه اختلافاتی که از لحاظ لهجه و آداب و رسوم و حتی ذوق و سلیقه هنری و ادبی و نحوه تفکر دارند، همه فرزندان تمدنی اصیل و قدیمی‌اند و آن تمدن ایرانی است. همه این اقوام سابقه تاریخی مشترکی دارند، برخلاف اتحاد شوروی که از مردمی با ادیان و سنتهای گوناگون تشکیل شده بود، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران مسلمان‌اند؛ زبان فارسی، برخلاف زبان روسی، زبان قوم غالب نیست، بلکه زبانی است که از دیرباز به منزله زبان مشترک فکری و فرهنگی در میان همه مردم ایران، و حتی در خارج از سرزمین ایران امروزی، رواج داشته است. در ایران، برخلاف شوروی، هیچ قومی از راه قهر و غلبه بر اقوام دیگر استیلا نیافته است، بلکه در سراسر تاریخ ایران بعد از اسلام مردمی با ریشه‌های قومی و زبانی گوناگون بر این سرزمین حکومت کرده‌اند. وضعیت کشور ما، از این حیث که اقوام مختلف در آن به سر می‌برند، بیشتر شبیه به وضعیت کشورهایی چون هندوستان در آسیا و انگلستان و اسپانیا در اروپاست. ایران به خلاف امپراتوری عثمانی و روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی سابق یک امپراتوری ساختگی نیست که در آن یک ملت غالب بر چندین ملت یا قوم مغلوب حکومت کند. اقوام مختلف ایرانی از وحدتی حقیقی برخوردارند نه از وحدتی ظاهری و ساختگی. همه این اقوام در کنار هم به منزله اعضای یک خانواده‌اند، و ملت ایران در واقع یک خانواده فرهنگی است.

گسیخته شود. ولی این خانواده، با وجود وحدتی که در طی قرون متمادی بر دل اعضای آن سایه افکنده است، مانند هر خانواده‌ای می‌تواند در معرض تفرقه و تجزیه قرار بگیرد، تفرقه‌ای که غالباً معلول عوامل خارجی است. تأثیر این عوامل خارجی در وضع کنونی جهان شدیدتر و محسوس‌تر است، زیرا اولاً در جهان کنونی نوعی گرایش به جدایی سیاسی ملل و اقوام مختلف دیده می‌شود. این گرایش جز در اتحاد شوروی سابق، که در واقع فروپاشی یک نظام امپریالیستی است و باید آن را به فال نیک گرفت، و جز در برخی از کشورهای اروپای شرقی مثل چکسلواکی و یوگوسلاوی، که در واقع به صورت کشور مستقل کمتر از هفتاد-هشتاد سال عمر دارند و کشور قدیمی به حساب نمی‌آیند، در کشورهای کهنسال اروپایی نظیر انگلستان (جدایی خواهی ایرلندیها و اسکاتلندیها) و اسپانیا (جدایی خواهی باسکها) نیز وجود دارد. ثانیاً، همان سیاستی که تا دیر و زمشی شورویها بود، یعنی میدان دادن به ملیتهای کوچک به قصد پیشگیری از پیدایش هر قدرت بزرگی که در آینده مزاحم امپراتوری شوروی شود، امروزه به مذهب مختار قدرتهای غربی تبدیل شده است. مقاومت در برابر این جریان جز با تقویت فرهنگ ملی ممکن نیست.

ملیت ایرانی و وحدت اقوام آن تا زمانی می‌تواند حفظ شود که همه اقوام آن نسبت به مشترکات ملی خود، به عنوان اعضای یک ملت، وقوف داشته باشند و بر ملیت خود تأکید ورزند. ولی اگر تحت تأثیر عوامل خارجی، به مشترکات خود پشت کنند و در عوض به صفاتی که میان آنان و همسایگان مشترك است روی آورند، در آن صورت خطر تجزیه ملت را تهدید خواهد کرد. بعضی از اقوام ایرانی که در ایران به سر می‌برند در صفات قومی با اقوامی که در محدوده جغرافیایی کشورهای دیگر قرار دارند اشتراك دارند. بخشی از بلوچها در بلوچستان ایران و اکثر بلوچها در کشور همسایه ما پاکستان به سر می‌برند. این وضع در مورد کردهای غرب ایران نیز صادق است. تا زمانی که این اقوام تبدیل به ملیت نشده‌اند، قوم بلوچ و کرد می‌تواند هویت ایرانی خود را حفظ کند. ولی هرگاه این اقوام در خارج از مرزهای ایران به صورت ملت درآیند و جنبه سیاسی و جغرافیایی هم پیدا کنند، چه بسا قدرتهای خارجی یا برخی از همسایگان ما در صدد برآیند تا با بهره‌گیری از خصوصیات که میان این ملیتهای جدید و برخی از اقوام داخل ایران مشترك است، وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را خدشه‌دار کنند.

امروزه اقوامی در خارج از مرزهای سیاسی و جغرافیایی ایران پس از سالها تلاش سرانجام توانسته‌اند قومیت خود را از لحاظ فرهنگی و زبانی و دینی به صورت ملیت درآورند. تا کمتر از دو قرن پیش اغلب این کشورهای جدید از لحاظ سیاسی جزء قلمرو ایران بودند و از این لحاظ مردم آن، با حفظ خصایص قومی خود، از فرهنگ ایرانی بهره‌مند بودند. همچنین مردم این جمهوریه‌ها به دلیل مسلمان بودن نیز جزئی از دنیای اسلام بوده‌اند. طبیعی است که این مردم، پس از رهایی از ستم شوروی و رسیدن به استقلال سیاسی، در پی کشف و بازیابی فرهنگ گذشته خود برآیند. ما ایرانیان، و جهان اسلام به طور کلی، باید

همانطور که اعضای یک خانواده طبعاً با هم پیوند دارند و قلباً نسبت به هم احساس وابستگی می‌کنند، اقوام ایرانی نیز از صمیم قلب با یکدیگر اتحاد دارند. رشته‌ای که اعضای خانواده ایرانی را به هم پیوند می‌دهد امری است فرهنگی و معنوی، و این خود روح ایرانیت است که از دیرباز بر سر فرزندان این مرز و بوم سایه افکنده است. از یرکت همین روح است که اقوام ایرانی می‌توانند ملیت ایرانی (جنبه فرهنگی و قومی و تا حدودی زبانی ملیت) خود را تعریف کنند.

اگر اعضای این خانواده را به حال خود می‌گذاشتند هیچ‌گاه خطر تجزیه و تفرقه آن را تهدید نمی‌کرد. اما متأسفانه وحدت ملت ما پس از جنگ جهانی اول خاری بوده است در چشم بیگانگان، بخصوص قدرتهای استعمارگر و بعضی از همسایگان ما. و دریفا که پاره‌ای از ایرانیان نیز تحت تأثیر این بیگانگان قرار گرفته و دانسته و ندانسته سعی در تضعیف وحدت ملی ما کرده‌اند. بعد از انقلاب بلشویکی و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از مدعیان و مبلغان ایدئولوژیهای چپ که فریفته آن کشور بودند از مشاهده شباهت ظاهری میان وضع شوروی و بسیاری از کشورهای دیگر به اشتباه افتادند و پنداشتند که هر کشوری که مانند شوروی از اقوام مختلف تشکیل شده باشد اولاً باید دارای «ملیتهای» گوناگون باشد و ثانیاً در معامله و برخورد با این «ملیتهای» باید همان راهی را در پیش گیرد که اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌پیمود. بالنتیجه، این مدعیان و مبلغان «خودی» سیاست قومی روسها را در کشور ایران سرمشق قرار دادند و به تأیید و تشویق عناصر ظاهری فرهنگهای قومی حتی به قیمت تضعیف وحدت ملی پرداختند.

سیاست قومی روسها به تحقیق سیاستی بود غلط و سرانجام نیز با شکست مواجه شد. ولی حتی اگر این سیاست نسخه‌ای بود که می‌توانست به درد شوروی بخورد، به درد ما نمی‌خورد و امروز هم نمی‌خورد. وضعیت اقوام ایرانی با وضعیت ملیتها در اتحاد جماهیر شوروی بکلی متفاوت است و ما هرگز نباید اشتباه آنان را تکرار کنیم. ما باید عناصر قومی و ارزشهای دیرینه اقوام ایرانی را حفظ و حتی تقویت کنیم. چه همین عناصر و ارزشهای قومی است که می‌تواند از جهاتی ما را در برابر تهاجم فرهنگ بیگانه حفظ کند. اصیل‌ترین جنبه‌های فرهنگ ایرانی را ما در میان اقوام ایرانی می‌توانیم بیابیم و لذا برای حفظ اصالت فرهنگ ایرانی خود باید از همین عناصر و ارزشهای قومی پاسداری کنیم. اما در عین حال نباید این نکته را فراموش کرد که این عناصر وقتی معنی دارند که در جهت حفظ و تقویت فرهنگ ملی به کار روند و نه در جهت تضعیف آن.

کوششهای مدعیان و مبلغان ایدئولوژیهای چپ در کشور ما خوشبختانه مؤثر واقع نشده. رشته پیوند معنوی در میان اعضای خانواده ایرانی محکم‌تر از آن بود که بر اثر این نوع کوششها سست یا از هم

این حادثه را به فال نیک بگیریم و به این مردم کمک کنیم تا در عین پابندی به فرهنگ قومی و زبان خود پیوندهای گسسته شده تاریخی خود را دوباره با فرهنگ ایرانی و اسلامی برقرار سازند. اما با اینکه بسیاری از مناطق مسلمان نشین کشور شوروی سابق زمانی جزء ایران بوده‌اند، جمهوری اسلامی ایران استقلال سیاسی و جدایی این سرزمینها را از ایران به عنوان يك امر واقع پذیرفته است. هرچند همواره پیوندهای فرهنگی مستحکمی میان این سرزمینها و ایران وجود داشته، اما نزدیک به دو قرن جدایی سیاسی نقشه ژئوپولیتیکی منطقه را به صورتی درآورده است که آرزوی وحدت سیاسی در آینده نزدیک در میان مردم این منطقه اکنون خواب و خیالی بیش نیست. البته این امر به معنای نفی همکاری نزدیک فرهنگی و اقتصادی در میان مردم این منطقه نیست، اما در عین حال ایرانیان از کشورهای تازه استقلال یافته شمالی و سایر همسایگان خود توقع دارند که همین واقع بینی را از خود نشان دهند، و سعی نکنند که با استناد به پاره‌ای عناصر مشترک ظاهری، واقعیات تاریخی را مخدوش سازند.

امروزه دو واقعیت سیاسی مستقل و مجزا با يك نام وجود دارد. یکی سرزمینی در شمال رود ارس که به حق یا به ناحق آذربایجان نام گرفته و هرچند زمانی جزء کشور ما بوده به هر حال امروزه کشور مستقلی است و اگر تمایلات پان ترکیستی بگذارد به خواست خدا در آینده هم مستقل خواهد ماند. دیگر بخشی از کشور ما که همواره جزء ایران بوده است و مردم آن در راه آزادی و حفظ تمامیت ارضی ایران جانفشانیها کرده‌اند که انقلاب مشروطیت و جنگ تحمیلی عراق و ایران نمونه‌هایی از آن است. اما متأسفانه همین اشتراك در نام منشأ سوء تفاهمهای دیگری هم شده است. انتخاب نام آذربایجان برای سرزمین شمال رود ارس از همان آغاز با دعاوی مشکوک سیاسی توأم بوده است. اکنون نیز جماعتی در جمهوری آذربایجان اعتقاد دارند که همین اشتراك در نام دلالت بر آن دارد که مردم دو سوی ارس در واقع يك «ملت» مجزا را تشکیل می‌دهند، و معدودی هم در تهران دانسته یا ندانسته، و حتی از طریق رسانه‌های همگانی رسمی، آب به آسیاب این ادعا می‌ریزند. البته، شك نیست که در میان این مردم مشترکات فراوانی وجود دارد، اما بیشتر این مشترکات در واقع متعلق به تمدن ایرانی است و اگر امکان داشت که از راهی که در طول این دو بیست سال طی شده است برگردیم معلوم است که جمهوری آذربایجان کنونی به کدام کشور تعلق می‌داشت. اما بهتر است که واقعیتهای تاریخی را به همان صورت که هست بپذیریم. بهتر است بپذیریم که «ملتی» جدا از ملت ایران به نام «آذری» وجود ندارد. آذربایجانیهای دو سوی ارس اکنون به دو ملت جدا تعلق دارند، هرچند باید مشترکات فرهنگی خود را احیاء و حفظ کنند. و مشترکات فرهنگی میان مردم دو سوی ارس با سایر مردم ایران بیش از مشترکات میان آنها و هر قوم یا ملت دیگری است. بسیاری از مردم ایران در میان خود به همان زبانی سخن می‌گویند که زبان مادری مردم آذربایجان است، و در عین حال خود را به فرهنگی متعلق می‌دانند که مهمترین واسطه انتقال آن زبان فارسی است، و میان این دو، یعنی زبان قومی و ملی خود، ضدیتی نمی‌بینند.

مسأله آذربایجان مسأله‌ای است که بخصوص آذربایجانیهای ایرانی باید نسبت بدان هوشیار باشند. کاری که این قوم ایرانی باید در مقابل دسیسه‌های خارجی انجام دهند در واقع کاری است که همه اقوام ایرانی برای حفظ هویت ایرانی خود باید انجام دهند. وظیفه اقوام ایرانی و اقدامات همه اولیای امور باید در يك جهت باشد و آن حفظ وحدت و یکپارچگی ایران است، چه از لحاظ سیاسی و جغرافیایی و چه از لحاظ فرهنگی. وظیفه ما از میان بردن عوامل تفرقه و تجزیه خانواده ایرانی از يك سو و تقویت عوامل وحدت و یگانگی از سوی دیگر است. از میان بردن عوامل تفرقه یا تضعیف آنها به معنای نفی ارزشهای قومی نیست. اما، همانطور که گفتیم، نباید تجربه شکست خورده اتحاد جماهیر شوروی را تکرار کنیم؛ وانگهی، اقوام ایرانی همه اعضای خانواده ایرانی‌اند و قوام ایران نیز به حفظ ارزشهای این اقوام است. ما باید عناصر ارزشهایی را کمرنگ کنیم که مایه افتراق و جدایی اقوام ماست، و در عوض باید عناصر قومی و ارزشهایی را مورد تأکید قرار دهیم و برجسته نماییم که به وحدت و یکپارچگی ملت ایرانی کمک می‌کند. بنابراین، موسیقی بلوچی، طرحهای قالی ترکمن، لهجه بلوچی و کردی و گیلکی، و... همه به منزله ارزشهای فرهنگ ایرانی باید حفظ و بلکه تقویت شود. حتی ما باید در جهت گسترش این ارزشها در سطح فرهنگ ملی خود کوشش کنیم. و این البته به عهده خود این اقوام است که عناصر قومی و ارزشهای خاص خود را در سطح کشور معرفی کنند.

و اما دولت نیز مکلف است که در جهت حفظ وحدت و یکپارچگی ملت ایران و تمامیت ارضی کشور هر چه زودتر اقداماتی در پیش گیرد. یکی از اولین اقدامات تدوین اصول سیاست ملی کشور است. انقلاب اسلامی که بزرگترین و عمیق‌ترین حرکتی بود که ملت ایران برای حفظ هویت فرهنگی و دینی خود انجام داد، ایجاب می‌کرد که در مراحل اولیه برای بعضی از عناصر فرهنگی و قومی اولویت قائل شود و از بعضی دیگر موقتاً چشم‌پوشد. به همین دلیل مسؤولان نظام در سالهای اول انقلاب به عناصر مقوم ملت ما کمتر توجه کردند. خوشبختانه بسیاری از مسؤولان در سالهای اخیر به اهمیت سیاست ملی کشور نیز توجه کرده‌اند، ولیکن هنوز اصول سیاست ملی ما تدوین نشده است، و بهمین جهت است که هنوز سیاست روشنی در قبال القانات تفرقه‌افکنانه بعضی از همسایگان ما در پیش نگرفته‌اند. تدوین اصول سیاست ملی که حافظ وحدت و یکپارچگی ایران و ضامن ارزشهای فرهنگی و دینی ماست وظیفه‌ای است به عهده ارگانهای مسؤول، بخصوص شورای امنیت ملی کشور و شورای عالی انقلاب فرهنگی. و امیدواریم که مقامات مسؤول هر چه زودتر به اهمیت این مسأله توجه نمایند و اصول سیاست ملی را به کمک صاحب نظران فرهنگی و سیاسی کشور تدوین کنند.